



از استاد شهید مرتضی مطهری (۱۱)

لزوم بررسی نظریات متعدد در باب

اخلاق

تعلیم از تربیت و تربیت از تعلیم جدا نیست. او دیگر نمی‌گوید کدورتها را از میان برداشته و محبتها را زیاد کنید، او می‌گوید دانشها را زیاد کنید. پس باید بگویم که برای تربیت جامعه، دانش جامعه را باید افزایش بدهیم، یا نه کوشش کنیم دشمنیها از میان برود، از دانش کاری ساخته نیست. آن که مانند ارسطو می‌گوید از دانش تنها، کاری ساخته نیست اراده را باید تقویت کرد، یک راه دیگری را پیشنهاد می‌کند و کسی که در اخلاق تکیه‌اش روی وجدان فطری انسانی است، می‌گوید آقا در درون هر انسانی یک منادی مقدس اخلاق هست، که انسان را به کارهای نیکه فرمان می‌دهد و از کارهای زشت باز می‌دارد این ندا که راست بگو دروغ نگو، این ندا که امانت بورز، خیانت مکن، این ندا که ایثار کن و انصاف داشته باش در باره خودت نسبت بدیگران، در درون هر کسی هست. فقط وقتی که نداهای و غوغاهای دیگر بلند است انسان ندای وجدانش را نمی‌شنود. مثلا در این فضا که الان ما هستیم، اگر یک نفر واعظ کلمات خدا را بخواهد بیان کند، اگر این جو ساکت باشد، ما حرف او را درست می‌شنویم و می‌فهمیم، اما اگر صدای دیگری از جای دیگر بلند شود دیگر نمی‌توانیم صدای او را بشنویم، برای اینکه یک ندا خوب شنیده شود، باید نداهای مخالف را خاموش کرد، در دیدن هم همین جور است ما اگر بخواهیم ببینیم به شرط این است که گرد و غبار، و دودی در کار نباشد اگر بخواهیم ببینیم باید گرد و غبار را فرو بنشانیم بقول سعدی:

حقیقت سرائی است آراسته

هوی و هوس گرد برخاسته

ندیدی که هر جا برخاست گرد

نبیند نظر گرچه بیناست مرد

اگر آن کسی که می‌گوید اخلاق یعنی وجدان (ندای وجدان)، بپرسیم که اگر ما بخواهیم جامعه را بسوی اخلاق سوق دهیم چه باید بکنیم؟ می‌گوید

مقدمه: در ادامه سلسله درسهای اخلاق استاد شهید مطهری بدنبال نقد نظریه وجدان اخلاقی، در این شماره نواید بررسی نظریات مختلف در اینکه اخلاق از چه مقوله‌ای است، و بحث پیرامون نظریه کسانی که اخلاق را از مقوله زیبایی می‌دانند، از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت.

* آنها که اخلاق را از مقوله

زیبایی می‌دانند، می‌گویند:

علت اینکه افسراد دروغ

می‌گویند این است که زیبایی

راستی را درک نمی‌کنند، علت

اینکه خیانت می‌کنند این است

که زیبایی امانت را درک

نمی‌کنند، پس باید کاری کرد که

تنها زیبایی محسوس را زیبایی

ندانند و به زیباییهای معقول هم

توجه داشته باشند.

قرار بود بر اطراف آن نظریه که اخلاق را از مقوله زیبایی می‌داند بحث کنیم. یک نکته کوچک در مقدمه عرایض باید یاد آوری کنم و آن اینکه ممکن است بعضی چنین خیال کنند، که فرضا دانستن این نظریه‌ها که آیا اخلاق از مقوله عاطفه و محبت است یا از مقوله علم و دانش، و اراده و وجدان یا زیبایی است، چه فایده‌ای دارد؟ از نظر علمی و از نظر تربیتی اجتناع آنچه لازم و مفید است این است که مردم عملا متخلق به اخلاق فاضله باشند، حالا چه ما بدانیم که اخلاق از چه مقوله‌ای است و چه ندانیم. دانستن اینها جز یک سلسله بحثهای علمی که نتیجه عملی ندارد چیز دیگری نیست. پس فایده این بحثها چیست؟ و این حرف مثل آن سوالاتی است که از یک نفر پرسیدند: آیا قرمه با «ق» است یا با «غ»؟ گفت: نه با «خ» است و نه با «ق»، گوشت است و روغن. حالا بحث اینکه اخلاق از چه مقوله‌ای است ممکن است بعضی خیال کنند صرفا یک سلسله بحثهای نظری غیر عملی است ولی این طور نیست. با شناختن اینکه اخلاق از چه مقوله‌ای است و اینکه از یک مقوله است یا چند مقوله است، در اینکه برای تکمیل اخلاق در جامعه از کجا باید شروع کنیم تاثیر فراوانی دارد. ممکن است یک افرادی که طرز تفکرشان همان تفکر هندی و مسیحی است، بگویند اخلاق یعنی محبت داشتن و کدورت و دشمنی نداشته باش. اگر می‌خواهید اخلاق در جامعه بیاورید، حس محبت را در جامعه زیاد کنید و کاری کنید که کدورتها و دشمنیها از میان برود و محبت را در دلها برقرار کنید. ولی آن کسی که اخلاق را از مقوله علم می‌داند مانند سقراط حرفش چیز دیگری است، او می‌گوید: مردم را بیاموزید و دانا کنید، وقتی مردم دانا شدند، همان دانش برای آنها اخلاق است. یعنی طبق آن عقیده، هر آدم فاسد الاخلاقی به آن دلیل فاسد الاخلاق است، که نادان است، منشاء فساد اخلاقی نادانی است. پس علم برقرار کنید کافی است.



کاری نکنید که ندای وجدانش را بشنود چه کار بکنیم تا ندای وجدانش را بشنود؟ می گوید سرو صداهای دیگر را کم کنید، آن ندا همیشه هست و خاموش شدنی نیست بلکه سرو صداهای مخالف نمی گذارد بگوش شما برسد. یعنی ندای قلب خودت را بشنو. پس بقول اینها ما باید از این راه وارد بشویم. کسی که اخلاق را از مقوله زیبایی می داند، می گوید: حس زیبایی را در بشر پرورش بدهید. (به بیانی که بعداً توضیح خواهیم داد) علت اینکه افراد دروغ می گویند اینست که زیبایی راستی، را درک نمی کنند، علت اینکه خیانت می کنند این است که زیبایی امانت را، درک نمی کنند، پس باید ذوقش را پرورش بدهید (ذوق مربوط به زیبایی است)، کاری بکنید تنها زیبایی محسوس را زیبایی ندانند، به زیبایی های محقول هم توجهی داشته باشد.

حالا آنهایی که نظریات دیگری دارند که اگر توفیق پیدا کردیم انشاء... خواهیم گفت. پس هرکدام یک چیزی می گویند پس این بحث صرفاً یک بحث نظری و فلسفی که هیچ اثر علمی نداشته باشد نیست، بلکه فوق العاده اثر عملی دارد. به علاوه ما تا همه اینها را دقیقاً و مشروحاً طرح نکنیم، نمی توانیم مکتب اخلاقی اسلام را بشناسیم و ببینیم اسلام ما اخلاق را روی چه پایه ای یا چه پایه هایی گذاشته است. این مطلبی بود که لازم دانستم در مقدمه عرض بکنم. گفتیم که یک نظریه در باب اخلاق اینست، که اخلاق از مقوله زیبایی است، اولاً اینجا سنوالبی مطرح است که باید یک، یک جواب دهیم تا بعد به اصل مطلب که می گویند اخلاق از مقوله زیبایی است برسیم. اولین سنوال این است.

که زیبایی یا جمال چیست؟ یعنی جمال و زیبایی را چگونه می توانیم تعریف بکنیم به اصطلاح منطقیین جنس و فصل زیبایی چیست؟ زیبایی داخل در کدام مقوله است، آیا داخل در مقوله کمیت است، که جزء کمیات و یا کیفیات است، آیا داخل در مقوله اضافه است، آیا یک انفعال یا یک جوهر است؟ یا نه. از نظر خارجی و عینی و فرمولی زیبایی از چی ساخته می شود؟ آیا همین جور که در شیمی برای امور مادی فرمولها معین می کنند مثلاً می گویند آب یک مرکبی است دارای فرمول H_2O ، آیا زیبایی در طبیعت فرمول دارد، و بالاخره زیبایی چیست؟ هنوز احدی به این سنوال جواب نداده است که زیبایی چیست؟ و بلکه به عقیده بعضی نه تنها کسی درک نکرده جوابش را، این سنوال جواب ندارد. به اعتبار اینکه در بیان حقایق عالم عالیترین حقایق، حقایقی است که درباره آنها چستی گفتن صحیح نیست. پس آیا زیبایی را می توان تعریف کرد که چیست یا نه؟ نه نمی توان تعریف کرد که چیست، درباب فصاحت و بلاغت چون فصاحت از مقوله زیبایی است، علما می گویند فصاحت را در حقیقت نمی شود تعریف واقعی کرد. «من مائتربک ولا یؤصف» است یعنی درک می شود، توصیف نمی شود. ما در دنیا چیزهایی داریم که آدم وجودش را

نتوانستیم می گوئیم آقا از نظر کته ماهیت برما مجهول است ولی وجود دارد زیبایی وجود دارد گو اینکه بشر نمی تواند آنرا تعریف کند، آیا بشر این نیروی برقی را می تواند تعریف کند؟ نه، نمی تواند تعریف بکند. اما شکل ندارد که وجود دارد، این یک سنوال. سنوال دومی که در اینجا مطرح است، این است که آیا زیبایی مطلق است یا نسبی؟ معنایش این است که آیا آن چیزی که زیبا است فی حد ذاته زیبا است (قطع نظر از اینکه یک انسانی زیبایی او را درک بکند یا درک نکند)، مثل خیلی چیزها که در عالم وجود دارد. قله دماوند وجود دارد و مرتفع ترین قله ها است در این منطقه خواه انسانی باشد در عالم که او را درک بکند یا درک نکند او فی حد ذاته برای خودش وجود دارد. آیا زیبایی در زیبا واقعا یک حقیقتی است که وجود دارد؟ یا یک رابطه رموزی است میان ادراک کننده و ادراک شونده. یک انسانی را شما می بینید که یک شیء را یا یک انسان دیگری را نقاشی بکند که خیلی زیبا مجسم شده و حال آنکه انسان دیگر او را زیبایی داند پس معلوم می شود زیبایی حقیقت مطلق نیست، یعنی یک انسان در نظر یک انسان دیگر ممکن است در

درک می کند ولی نمی تواند او را تعریف بکند. افلاطون یک تعریفی از زیبایی کرده است، (که اولاً تعریف کاملی نیست درثانی معلوم نیست تعریف صحیحی باشد) گفته است، زیبایی همانگی میان اجزاء است با کل. یعنی یک کل اگر داشته باشیم مانند این ساختمان اگر همه اجزایش (در، دیوار، پایه، سقف، لوسترها ...) در این ساختمان با یک تناسب معینی بکار رفته باشد، این ساختمان زیباست. زیباییش به این علت است که میان اجزایش تناسب است، حالا فرض کنیم این حرف درست باشد، خود تناسب یک نسبت خاص است ولی آیا می شود، در زیبایی ها بیان کرد که نیست، چیست؟ همین جور که در آب می گویند اکسیژن و نیتروژن هر یک چقدر باشند آیا اینجا می شود چنین چیزی گفت؟ نه، بسیار خوب آیا لازم است ما بتوانیم تعریف کنیم؟ نه لزومی ندارد ما برای اینکه بوجود یک حقیقتی اعتراف بکنیم هیچ ضرورتی ندارد که بتوانیم تعریف بکنیم، اگر بتوانیم تعریف کنیم، تعریف می کنیم، و اگر

توکل صفتی از ...

چون به خدایان و پنهان آنها توهین کرده بود گرفتند و ستم آنچنان آتشی افروختند که از حرارت آن برنده‌هایی که از بالا عبور می‌کردند، سوختند. او را در میان چنین آتشی انداختند. آری دنیا چنین است، انسانها را به جرم انسانیت و اعتقاد به توحید در میان آتش می‌افکند. هر کس که ابراهیم را به طرف آتش می‌برد تا او را بر آتش بیافکند، از شدت حرارت می‌سوزد. تا اینکه جاره اندیشیدند و با کمک شیطانهای داخلی و خارجی منجیق درست کردند (منجیق فاشق مانند‌ای است که سنگ را در آن می‌گذارند و از طرف دیگر می‌کشند و رها میکنند، او برت می‌شود) ابتدا آزمایش کردند، سنگهایی به وزن ابراهیم در میان منجیق گذاشتند و برت کردند. تا اینکه سنگ در میان آتش افتاد. بعد از امتحان ابراهیم را در حالی که سرش را لای زانویش گذاشته بودند، دست و پایش را محکم بستند و در منجیق گذاشتند، که به داخل آتش برت کنند. فرشته‌ها به سوی الله شجه کردند، بروردگارا، در روی زمین یک موحد بیشتر نداری و آن ابراهیم است، خدا این خلیل توست، این بت شکن زمان و قیام کننده، برسد

آفتاب را که هر روز از مشرق طلوع میکند. فردا دستور بدی از مغرب طلوع کند. کافر (نمرد) در برابر منطق ابراهیمی شکست خورد. ابراهیم - یک دیکتاتور بزرگ و بات پرستان انجمن مبارزه میکند. او در مقابل الله تسلیم و در مقابل طاغوت طغیانگر است. برادران و خواهران این دو صفت را از ابراهیم بزرگ فرا بگیرید، در مقابل الله تسلیم باشید. شما را بخدا مال و فرزند و جان در نظرمان نباشد و حاضر باشید همه را در راهش بدهید او هم از شما نمی‌گیرد. اگر بگیرد چندین برابر پاداش میدهد. ای انسان ترسو، خدا اگر چیزی را از شما بخواهد در مقابلش پاداشها می‌دهد «ان الله اشترى من المؤمنین» اما «بان لهم الجنة» سعادت و کمال و انسانیت میدهد. ای انسان منحط، ای انسان حریص، ای انسان بخیل، بده آنچه داری و بگیر آنچه نداری.

جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم این مضامین است که هر بی سر و مائی دارد ابراهیم خلیل در برابر الله همه چیز را می‌دهد. در مقابل دشمنها قیام می‌کند و در مقابل الله تسلیم است. سختم راجع به این تکه است. این مرد عظیم را

افسان، انسانیت و الله است. خدا به فرشتگان اجازه داد که به حضورش برسند و کمک نمایند.

در روایات دارد فرشته‌ها به حضورش رسیده و گفتند ابراهیم آیا امری به ما داری؟ فرمود: نه من با شما کاری ندارم. «کفلی عیلمه به طاهی ان شئوائی» این غایت توکل است، این غایت عظمت است. از من انجام وظیفه کردن از من تبرکست گرفتن و بت شکستن، از من سعی و کوشش کردن است مابقی به من مربوط نیست. «ما یغنی و الاراده» من کجا، اراده کجا، من در آنچه که وظیفه دارم اراده میکنم به شما هم نیاز ندارم. ابراهیم را در میان آتش افکندند «فازادوا به کیداً فجعلنا هم الاخرین» ما ابراهیم را به آن مرحله که باید برسد به ربیع و سود، و دشمنانمان را به خسارت و زیان رساندیم. دوستان مرحله توکل اینست که انسان در هر هدف دنبال فعالیت و کوشش خودش خدا را ببیند امید است انشاء... این مطالب ابراهیم در دل دوستان اثر کند. روح ما از ابراهیم درس تسلیم در برابر الله و طغیان علیه طغیان گران را بگیرد.

درس توکل در برابر الله، متوکل شدن و بی‌بسته او را در حضور دیدن است.

ادامه دارد

لزوم بررسی نظریات ...

به هر عضوی به اعضایش قصوری است جو مجنون این سخن پشت آفتقت دران آفتگی خندان شد و گفت توموسی بنی ومن بیجش مو تو ابرو من اشارت های ارد اگر در کاسه چشم نشینی به جز از خوبی لیلی نبینی این همان نسیت را در زیبایی بیان می کند یعنی برای او زیبا است برای کس دیگر زیبا نیست این خودش یک مسئله ای است که مطرح است و می گویند برخلاف آنچه انسانها خیال می کنند که

نهایت زیبایی باشد. و همان انسان در نظر انسانهای دیگر اصلاً زیبایی نداشته باشد. آن داستان مشهور لیلی و مجنون همین است که مجنون در وصف لیلی خودش این همه شعر و غزل گفت. هارون الرشید خیال کرد که لیلی یعنی است که نظیر او در دنیا پیدا نمی‌شود رفتی که آن لیلی بدوی وحشی را از بیابان آوردند، دید یک زن عادی سیاه سوخته‌ای است که اصلاً هیچ قابل توجه نیست. به مجنون گفت روزی عیجونتی که سدا کن به از لیلی نکونی که نیلا گرچه در چشم تو جوهر است

زیبایی عشق می‌آفریند، برعکس است. عشق زیبایی می‌آفریند یعنی اول زیبایی وجود ندارد که بعد در اثر زیبایی، عشق ایجاد بشود اول عشق وجود پیدا میکند، عشق که وجود پیدا کرد زیبایی را خلق می‌کند البته این یک نظر افراطی است. نمی‌شود وجود زیبایی را در خارج به کلی انکار کرد.

اینکه آیا زیبایی مطلق است یا نسبی، برای بحث ما ضرورتی ندارد. ولی قدر مسلم این است که در خارج چیزی بنام زیبایی وجود دارد، این جور نیست که صددرصد مخلوق عشق باشد.

ادامه دارد

بررسی علل مهاجرت روستائیان ...

۱- اعزام مبلعین کارآموز در این ماههای رمضان و محرم به روستاها و تاسیس کلاسهای ابتدائوزیکی در مساجد در ایام فوق. ۲- انتخاب و اعزام دانش آموزان روستایی علاقمند به علوم اسلامی و اعزام آنها به حوزه علمیه. ۳- ایجاد کتابخانه، بخش نوار، و نمایش فیلم و سخنرانی در سطح منطقه... موارد فوق فشرده ای بود از علل مهاجرت روستائیان (منطقه میانه) به تهران و سایر شهرها و

چند طرح پیشنهادی در زمینه تبلیغ فرهنگ اسلامی

ضعف فرهنگی و عده اراده صحیح آن نیز شدت در استان اذربایجان شرقی احساس میشود ولی متأسفانه در این مورد نیز تاکنون کاری انجام شده است از این جهت عوامل ضد انقلاب بهتر میتوانند از عدم آگاهی مردم بهره برداری سیاسی کند و آموزش و پرورش یا حوزه علمیه قم باید رسالت سنگین خویش را در این مورد به پای عمل رسانند و اقدامات لازم را هر چه سریعتر مبنول

نیز اراده سه طرح پیشنهادی در این زمینه که در صورت پیاده شدن این موارد نه تنها روستائیان رغبتی نسبت به مهاجرت نمیدهند بلکه سایر روستائیانیکه قبلاً مهاجرت کرده اند یا کمال میل به خانه و زمینهای خویش باز خواهند گشت.

در هر صورت آمینوارم بدین طریق توانسته باشم آن حس مسئولیتی را که در ضمیر خود احساس میکردم جامه عمل پوشانده و ندای مظلومانه مردم زحمتکش و متعهد این منطقه را به گوش مسئولین محترم کشور رسانده باشم.

جهاد